

دروننگی در

واژه «تنقبت»^۱

در زیارت عاشورا

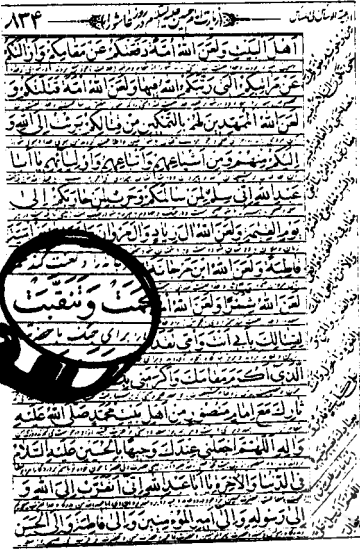
سید محمد جواد شبیری*

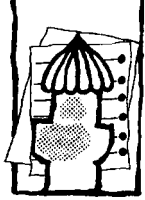
درآمد

سلسله اسناد، چه بسا با ابهاماتی روبه‌روست که دو بحث رجالی مهم «تمییز مشترکات» و «توحید مختلفات» برای حل آن پدید آمده‌اند. سال‌های درازی است که عالمان رجالی به این امر پی برده‌اند که اصول رجالی ما، برای این دو بحث، کافی نیستند. ایشان به راه‌های دیگری برای برطرف کردن کاستی‌های مصادر رجالی در این زمینه پرداخته‌اند. نخستین اثر مهم در این زمینه، توسط ملا محمد اردبیلی (م ۱۱۰۱ق) با نام جامع الرواة بر پایه تعیین راویان و گاه تعیین مشایخ، تألیف گردیده است. مجموعه کتاب‌های «ترتیب الأسانید» مرحوم آیه الله العظمی بروجردی و آثار مشابهی که آیه الله والد [آیه الله سید موسی شبیری زنجانی] - حفظه الله - در این زمینه فراهم آورده‌اند،^۱ گامی دیگر برای حل این ابهامات است. البته انگیزه

* محقق حوزه علمیه قم.

۱. بین آثار آیه الله والد در زمینه «ترتیب الأسانید»، با مجموعه آثار مرحوم بروجردی در این زمینه، شباهت‌هایی دیده می‌شود؛ ولی این دو مجموعه، کاملاً مستقل از هم تألیف شده‌اند.





ایشان برای تألیف این آثار، بجز رفع اشتراک، برطرف ساختن اشکالاتی بوده است که در اسناد پدیدار شده اند (همچون: تصحیف، قلب، زیادت و نقص)^۲ که می‌توان تمام آنها را در عنوان جامع «تحریف» گنجانید.

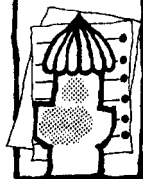
این گونه آثار، برپایه تتبع اسانید مشابه، به بحث‌های رجالی اتقان بیشتری می‌بخشند. سازمان یافته‌ترین اثر چاپی در این زمینه، کتاب **معجم رجال الحدیث** است که از جهت استقرای مشایخ و شاگردان، بی‌نظیر است و کتابی همانند آن در نظم و روشمندی در میان شیعه و اهل سنت، دیده نشده است.

آنچه تاکنون بدانها اشاره رفت، همگی در زمینه اسناد احادیث بود. نظیر این گونه مباحث، در متون حدیثی هم مطرح است. با مراجعه به متون مشابه، می‌توان از بسیاری از ابهامات متون حدیثی و تحریف‌های نسّاخ و... مطلع شده، به متنی خالی از ایراد و ابهام، دست یافت. مهم‌ترین تلاش در این زمینه، تلاش علامه شوشتری در تألیفات مختلف خود، همچون **قاموس الرجال**، **النجعة فی شرح اللّمة** و بخصوص اثر بسیار سودمند **الأخبار الدخیلة** است. این تلاش‌ها هرچند با نواقص و کاستی‌های بسیار همراه است،^۳ ولی جهات مثبت آنها چنان خیره‌کننده است که در هیچ بحث رجالی یا حدیثی، در متن یا سند، نمی‌توان از مراجعه بدانها چشم پوشید.

با ورود رایانه به حوزه تحقیقات علوم اسلامی و آماده شدن برنامه‌های نرم‌افزاری در این زمینه، عرصه بسیار گسترده جدیدی به روی تحقیقات

۲. تجرید اسانید الکافی، ص ۲ (مقدمه).

۳. نگارنده مجلّدی از قاموس الرجال را برای بررسی تصحیقاتی که مؤلف فقید در رجال الکشی ادّعا کرده، به دقت واریسی کرد و به این نتیجه رسید که در اکثر موارد، اثبات تصحیف، دشوار است؛ بلکه در برخی از آنها قطعاً تصحیف رخ نداده است و تنها در موارد کمی تصحیف متن، مسلم است؛ ولی در این موارد، گاه چنان نطفن مؤلف جالب توجه است که اگر ایشان به تصحیف عبارت و متن صحیح آن اشارت نکرده بود، شاید کس دیگری متوجه این نکات نمی‌شد. تفصیل این بحث، در این مقال نمی‌گنجد.



حدیث‌شناسی گشوده شد. نگارنده، سال‌هاست که از رهگذر تلاش برای وارد ساختن اطلاعات کتب حدیثی به رایانه، توفیق هم‌نشینی مدام با احادیث اهل بیت (ع) را یافته است. این انس مبارک، نگارش کتاب‌ها و مقالات چندی را در زمینه اسناد و رجال، به دنبال داشته که از درگاه احادیث، توفیق نشر این آثار، بویژه مجموعه مبسوط توضیح الأسناد و مقالات و رسایل رجالی در دو زمینه توحید مشترکات و توحید اختلافات و نیز مقالات منبع‌شناسی کتب احادیث را خواستارم.

راقم این سطور، طی سال‌ها کوشش، به نکات سودمند و راهگشایی در زمینه متون احادیث برخورد کرده که در نظر دارد در ضمن مقالاتی به عرضه آنها بپردازد. مقاله حاضر، نخستین گام در این زمینه است که در آن، در جستجوهای حدیثی، بیش از همه از «برنامه نرم‌افزاری نور ۲» بهره جسته و کوشیده‌ایم که با تدقیق در لغت، نا آن جا که در توان بوده، برای کشف حقیقت، گام برداریم.

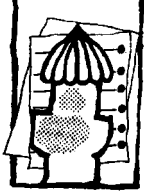
امید که این تلاش، در پیشبرد تحقیقات حدیث‌شناسی مؤثر افتد و قبول طبع صاحب‌نظران حقیقی و اولیای نعمت واقعی را به همراه داشته باشد.

صفر ۱۴۲۱ / اردیبهشت ۱۳۸۰

سخن نخست

در زیارت شریف عاشورا، این قطعه را بارها خوانده‌ایم: «لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ وَ تَنَقَّبَتْ لِقَاتِلِكَ»^۴. معنای ظاهری جمله روشن است. سخن از زین بستن و لگام زدن بر اسبان، برای پیکار با حضرت سید الشهداء (ع) به میان آمده که مفهوم آن، کاملاً روشن و پذیرفتنی است؛ ولی در این جا «نقاب زدن» گروه ستمگر هم مطرح شده که این سؤال را به ذهن می‌آورد که در هیچ مصدری از مصادر تاریخی یا حدیثی دیده یا شنیده نشده که در

۴. مصباح‌المتنهجد، ص ۷۷۴.



جریان عاشورا، کوفیان و لشکر عمر سعد و یزیدیان، نقاب به چهره بزنند. برای پاسخ گفتن این سؤال، نخستین بار، مرحوم کفعمی به تأویل و توجیه این قسمت از زیارت پرداخته است. پس از وی، علامه مجلسی کوشیده است که معنای ظاهری عبارت را توضیح دهد.

کلام علامه مجلسی

علامه مجلسی در بحار الانوار، پس از آوردن زیارت عاشورا، به بیان نقاط مبهم آن پرداخته و از جمله می گوید:

شاید زدن نقاب در هنگام رفتن به میدان جنگ یا در تمامی مسافرت ها از بیم دشمنان، مرسوم بوده است تا مبادا دشمنان، آنان را بشناسند.^۵

ایشان، سپس به نقل کلام مرحوم کفعمی می پردازد که در ادامه خواهیم آورد.

در توضیح کلام مرحوم مجلسی باید دانست که در پاره ای گزارش های تاریخی، از پوشاندن چهره توسط افراد، سخن به میان آمده است. از جمله، هنگامی که ابن زیاد به امارت کوفه منصوب گردید، با چهره ای پوشیده به «لثام»، وارد این شهر شد، بدان سان که مردم گمان بردند که وی امام حسین (ع) است و با وی به خطاب «یا ابن رسول الله!» سخن گفتند و بدو خیر مقدم گفتند!^۶

در ماجرای توطئه عقبه هم منافقان از «لثام» برای پنهان ساختن خود از دید پیامبر (ص) و اصحاب ایشان استفاده کردند.^۷

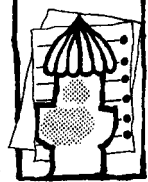
در پیکار حضرت امیر (ع) با طلحه عبدوی هم می خوانیم که طلحه از حضرت می پرسد: تو کیستی؟ حضرت، «لثام» از چهره می کشاید و خود را معرفی می کند.^۸ نیز

۵. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۰۱.

۶. همان، ج ۴۴، ص ۳۴۰ (به نقل از: الإرشاد المفید، ج ۲، ص ۴۳).

۷. همان، ج ۲۱، ص ۲۳۳ و ۲۴۷ (به نقل از: إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۴۶).

۸. همان، ج ۳۵، ص ۶۰.



آن حضرت، در هنگام کمک به فقرا از این روش (پوشاندن روی)، برای ناشناس ماندن، بهره می‌جسته است.^۹

در گزارش‌های دیگری هم «تلثم» و «لثام بستن»، برای ناشناس بودن، آمده است.^{۱۰}

بررسی کلام مرحوم مجلسی

نکات زیر، پذیرش کلام علامه مجلسی را با دشواری روبه‌رو می‌کند:

۱. پوشاندن چهره، بی‌تردید، رسم شایعی نبوده؛ بلکه به عنوان حالت خاص، مطرح بوده است. لذا به عنوان یک خصوصیت در گزارش‌های تاریخی نقل شده است؛ ولی در نقل حادثه عاشورا، هیچ اشاره‌ای به این امر دیده نمی‌شود.

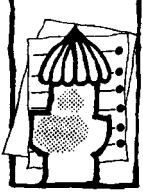
۲. انگیزه پوشاندن چهره، معمولاً مخفی داشتن هویت شخصی بوده است؛ اما در ماجرای کربلا، کوفیان با داشتن جمعیت انبوه و پشتیبانی حاکم مقتدر کوفه، به حسب ظاهر، کاملاً بر اوضاع، مسلط بودند و در مقابل گروهی اندک، نیازی به پنهانکاری نمی‌دیدند.

۳. حوادث و قضایایی که در مقاتل نقل شده‌اند، نشان می‌دهند که دشمنان سیدالشهدا، بسیار بی‌شرم بوده‌اند و از شناخته شدن، پرهیز نداشته‌اند. گفتارها و کردارهایی که در این واقعه از اشخاص سرزده، با معرفی کامل گویندگان و انجام دهندگان آنها همراه است.

۴. در تمام گزارش‌های گذشته، تعبیر «تلثم» و «لثام» به کار رفته است. مؤلف لسان العرب، لثام را به «ردّ الرجل عمامته علی أنفه» تفسیر کرده و «تلثم» را به بستن دهان با

۹. همان، ج ۴۶، ص ۸۹ (به نقل از: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۵۳).

۱۰. به عنوان نمونه، ر.ک: الکافی، ج ۷، ص ۱۸۷-۱۸۸؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳؛ التهذیب، ج ۱۰، ص ۹؛ المحاسن، ج ۲، ص ۳۰۹؛ تفسیر القمی، [المنسوب إلى] علی بن ابراهیم القمی، ج ۱، ص ۴۶؛ کفایة الاثر، ص ۲۳۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۲؛ الفضائل، ابن شاذان، ص ۹۱؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۸ و ج ۷، ص ۱۲۵ و ج ۲۰، ص ۱۱۴؛ فرج المهموم، ص ۱۶۹؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۶۵.



لثام، معنا نموده است. عبارتی از فرآء در کتب لغت دیده می شود که در تفسیر «لثام» می گوید:

ما كان على الفم من النقاب. ^{۱۱}

این تفسیر، در القاموس نیز آمده است.

ظاهر این تعبیر، این است که لثام، نوعی نقاب است؛ ولی با مراجعه به مصادر حدیثی روشن می گردد که نقاب، پوشش اختصاصی زنان بوده؛ ولی لثام، هم توسط مردان و هم توسط زنان، مورد استفاده قرار می گرفته است. ^{۱۲} در منابع روایی، هیچ گاه بستن نقاب، به مردان نسبت داده نشده و تعبیر «متنقب» و «متنقبون» دیده نشده است؛ بلکه نقاب زدن، تنها به زنان نسبت داده شده (نقابها) ^{۱۳} و وصف «متنقبه» یا «متنقبات»، در مواردی به کار رفته است. به عبارت زیر از فقه الرضا(ع) توجه نمایید:

لا تصلّ وانت متلّم ولا يجوز للنساء الصلاة و هنّ متنقبات. ^{۱۴}

در روایتی از سماعه می خوانیم:

سألته عن الرجل يصلّي فيتلو القرآن وهو متلّم. فقال: «لا بأس به وإن كشف

عن فيه فهو أفضل». قال و سألته عن المرأة تصلّي متنقبّة، قال: «إذا كشفت عن

موضع السجود، فلا بأس به وإن أسفرت فهو أفضل». ^{۱۵}

بنابراین، تفسیر فرآء از «لثام» را باید به نوعی تشبیه حمل کرد؛ یعنی لثام، همچون

نقاب زنان است (با این تفاوت که لثام، بر روی دهان قرار می گیرد)، یا مراد وی فقط

تفسیر لثام زنان و مقایسه لثام زنان با نقاب زنان بوده است.

۱۱. ر.ك: الصحاح؛ لسان العرب؛ تاج العروس.

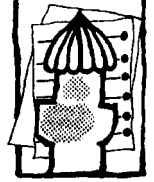
۱۲. در مورد عمومیت «لثام»، ر.ك: بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶۴؛ و نیز در الصحاح آمده است: «يقال: لثمت المرأة تلثيمًا ولثامًا والثمت وتلثمت، إذا شدت اللثام».

۱۳. در الصحاح هم در تفسیر «نقاب» آمده است: «نقاب المرأة».

۱۴. فقه الرضا(ع)، ص ۹۹.

۱۵. التهذيب، ج ۲، ص ۲۳۰ (ح ۹۰۴)، و نیز ر.ك: وسائل الشيعة، ج ۴، ص ۴۲۴ (باب ۳۵ از

ابواب لباس مصلى).



به هر حال، اگر مراد فرآء، همین معنای ظاهری کلام وی باشد، این امر، قطعاً نادرست است.

بنابراین، به هیچ وجه، مردان از نقاب استفاده نمی کرده اند. گویا این گونه ملاحظات، سبب شده که مرحوم کفعمی، معنای ظاهری روایت را کنار گذارده و به توجیهاتی چند متوسل شده است - که ذیلاً یاد می کنیم -.

توجیهات مرحوم کفعمی

توجیه اول: ممکن است واژه «تنقبت»، استعاره از نقاب زن باشد. وی عبارت را بر مبنای استعاره، چنین تفسیر می کند:

ای اشملت بآلات الحرب کاشتمال المرأة بنقابها.^{۱۶}

علامه میرزا ابوالفضل کلانتر در شفاء الصدور، از مرحوم کفعمی چنین نقل کرده که «نقاب المرأة»، استعاره برای «تهیّ الرجال» باشد و بر آن، ایراد گرفته که «به غایت بعید و منافی سلائق مستقیمه است» و افزوده است:

هیچ وجه شبّهی بین «نقاب المرأة» و «تهیّ الرجال» نیست، مگر علاقه تضاد،

اگرچه خود او متعرض بیان هم نیست.^{۱۷}

ولی چنین معنایی از استعاره، در کلام مرحوم کفعمی دیده نمی شود. آنچه از ظاهر کلام ایشان برمی آید، این است که «نقاب المرأة» را استعاره برای «پوشیدن لباس جنگی» گرفته و با تکرار واژه «اشتمال»، وجه شبه را مشخص ساخته است.

بررسی توجیه اول مرحوم کفعمی

نکاتی چند درباره این توجیه گفتنی است:

۱۶. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۰۱ (به نقل از: البلد الامین، ص ۲۶۹).

۱۷. شفاء الصدور، تصحیح: سیدعلی موحد ابطحی، قم، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۱ (تحقیق:

سید ابراهیم شبیری، تهران، ۱۳۷۶ش، ص ۲۶۹-۲۷۱).

الف. در لسان العرب، در توضیح واژه «اشتمال»، دو تعبیر آمده است:

- اشتمل بثوبه إذا تَلَفَّفَ.

این تعبیر، برگرفته از الصحاح است:

- اشتمل بالثوب إذا أداره على جسده كله حتى لا تخرج منه يده.

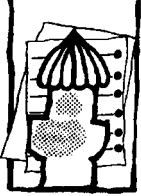
این تفسیر که در القاموس هم آمده، از عبارت کتاب العین استخراج شده است.

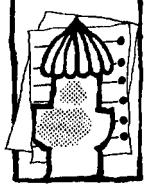
به نظر می‌رسد که با عنایت به مشتقات واژه «شمل»، یک نوع احاطه و شمول در معنای اشتمال، مندرج است. در نتیجه، معنای دوم، صحیح‌تر به نظر می‌آید. پس هر دو نوع لباس پوشیدن را دربر نمی‌گیرد. با توجه به این نکته، تعبیر «اشتمال المرأة بنقابها» صحیح نمی‌نماید؛ زیرا نقاب، زن را احاطه نمی‌کند، بلکه چهره زن را هم فراموشی می‌گیرد. لذا در هیچ استعمالی در مصادر حدیثی، اشتمال، به نقاب نسبت داده نشده است.

البته این نکته، تنها یک نکته لفظی است و اشکال اساسی نیست؛ چون می‌توان وجه شبّه را پوشیدن به معنای گستره آن گرفت که قهراً نقاب زدن را هم دربر می‌گیرد.

ب. وجه شبّه باید از اوصاف ظاهر در مشبّه به باشد. لذا نمی‌توان کسی را مثلاً به خاطر بدبویی دهانش، به شیر تشبیه کرد؛ بلکه وجه شبه می‌تواند شجاعت، ریاست، آقامنشی و اوصافی از این دست در شیر باشد. «پوشیدن»، وصف آشکارِ نقاب نیست. نقاب، چهره را پنهان می‌سازد و لذا می‌توان از آن به عنوان استعاره برای «ناشناس بودن» و «مخفی‌کاری» بهره گرفت، چنان‌که در استعمالات کنونی، بسیار شایع است؛ ولی استعاره آوردن آن برای لباس جنگی پوشیدن، مناسب نیست.

ج. می‌توان استعاره نقاب را به گونه دیگری بیان کرد که شاید از بیان مرحوم کفعمی روشن‌تر باشد، بدین گونه که با عنایت به این که زنان، معمولاً در هنگام خروج از منزل، نقاب می‌زنند، «تَنْقَبْتُ» هم استعاره برای پوشیدن لباس به قصد خروج از منزل و یا برای آمادگی خروج از منزل گرفته شود که به معنای «تهیاً» که در کلام علامه کلانتر نقل و نقد شده، نزدیک است؛ ولی این استعاره هم دور از ذهن است و هیچ‌گاه از نقاب، آمادگی برای خروج از خانه به خاطر نمی‌آید.





خلاصه این که تفسیر واژه «تَنْقَبْتُ» با استفاده از مفهوم نقاب زدن زنان (خواه به مفهوم حقیقی و خواه به مفهوم مجازی)، ناموفق است.

توجیه دوم: «تَنْقَبْتُ»، از «نَقَبْتُ» که نوعی لباس است، گرفته شده باشد. مرحوم کفعمی، نقبه را چنین معنا می‌کنند:

و هو ثوب یشتمل به کالآزار.

افزودن کلمه «یشتمل» به این تعریف، گویا برای اشاره به وجه شبه است، چون این کلمه در تفسیر لغویان دیده نمی‌شود.^{۱۸}

علامه کلانتر، پس از تفسیر واژه «نقبه»^{۱۹} می‌گوید:

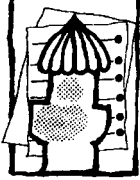
و از بعضی موارد، معلوم می‌شود که آن، لباسی است که پاره ای اوقات سواری می‌پوشیدند، به جهت سهولت او یا [به] علت دیگر. پس کنایه از همان تهباً و اعداد خواهد بود.

ولی ایشان روشن نکرده که مراد از «بعضی موارد» چیست؟

حال، این توجیه هم - خواه ظاهر کلام کفعمی را بگیریم یا به تفسیر علامه کلانتر توسل جوییم - بسیار بعید می‌نماید؛ چرا که صرف نظر از این که درستی «الإشتمال بالنقبه» روشن نیست، به هر حال، اشتمال، وصف ظاهر در نقبه نیست. همچنین توصیف نقبه پوشیدن سوار «در پاره ای اوقات»، نمی‌تواند مصحح استعاره آوردن نقبه برای تهباً و

۱۸. النقبه: ثوب کالآزار فیه تکه لیس بالنطاق، إنما النطاق محیط الطرفین (العین). قال أبو عیبید: النقبه ان تؤخذ القطعة من الثوب قدر السراویل فتجعل لها حجرة مخطیطة من غیر نیفق و تشد كما تشد حجرة السراویل، فاذا كان لها نیفق و ساقان فهی سراویل؛ فاذا لم یکن لها نیفق و لا ساقان و لا حجرة فهی النطاق (لسان العرب). النقبه: ثوب کالآزار یجعل له حجرة فخطیطة من غیر نیفق و یشد كما یشد السراویل (الصحاح؛ لسان العرب؛ و نیز: القاموس). النقبه: خرقة یجعل أعلاها کالسراویل وأسفلها کالآزار... (لسان العرب).

۱۹. جامه ای شبیه شلوار است که برای او حجزه (یعنی جای گره زدن) قرار می‌دهند و بند را از آن می‌گذرانند، بی نیفه.



اعداد باشد. به علاوه، گویا برای جنگ و پیکار، «سراویل» که پاچه دار است، از نقبه که بدون پاچه است،^{۲۰} مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال، این توجیه و توجیحات پس از آن، همگی دارای اشکال یا اشکالات مشترکی هستند که پس از نقل آنها خواهیم آورد.

توجیه سوم: معنای «تَنْقَبْتُ»، «سارت فی نقوب الأرض» است. «نُقُوب»، جمع «نُقْب» و به معنای راه هاست، همچون آیه کریم: «فَنُقَبُوا فِي الْبِلَادِ»^{۲۱} (ق، آیه ۳۶).^{۲۲} بررسی این توجیه، پس از ذکر سایر توجیحات خواهد آمد.

کلام علامه کلانتر

علامه کلانتر، در شفاء الصدور، پس از ذکر تفسیر علامه مجلسی و توجیحات مرحوم کفعمی، خود، احتمالات دیگری را مطرح می سازد که در این جا، بدانها می پردازیم.

توجیه چهارم: مأخوذ از «نقب» باشد که به معنای «رِقَّتِ خُفِّ بَعِيرٍ» است. و مؤلف اساس البلاغه، تصریح کرده که «تَنْقَبَ» به معنای «نُقْب» آمده است و این، کنایه از «رنج بردن و سختی کشیدن» در این کار است.

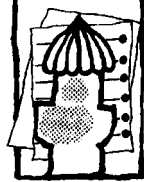
توجیه پنجم: مأخوذ از «نقابت»، به معنای «ریاست» باشد و معنای آن، این باشد که جمع لشکر، و قود عسکر کردند.

۲۰. در لسان العرب، این تعبیر هم درباره نقبه آمده است: «قیل: هی سراویل بغیر ساقین» و به هر حال، از مجموع کلمات لغویان برمی آید که «نقبه»، دارای ساقین (پاچه) نیست و قسمت پایینی آن، شبیه ننگ است.

۲۱. در الصحاح در تفسیر «تَقَبُوا فِي الْبِلَادِ» می گوید: ساروا فیها طلباً للمهرب.

روشن است که چنین معنایی در زیارت، مناسب ندارد.

۲۲. این سه توجیه را مرحوم کفعمی در حاشیه المصباح خود، ارائه کرده است. مرحوم شبیر، کلام مرحوم مجلسی و توجیحات مرحوم کفعمی را با اندک تلخیص در مصابیح الأنوار (ج ۲، ص ۳۴۱) درج کرده است.



توجیه ششم: ماخوذ از «نقیب»، به معنای «عریف» و «با بصیرت» باشد و اشاره به این که «با خبر شدند و تحقق اسباب قتال و تعرف و جوه جدال کردند» و «تنقّب» به معنای تجسس و تتبع باشد.

توجیه هفتم: این که از «نقیبه»، به معنای «مشورت»، مشتق شده باشد.

بررسی توجیها

علامه کلانتر، پس از ذکر جوه سابق می گوید:

و از این جوه، آنچه در لغت ثابت و مسموع است، «تنقّبِ مرأه» و «تنقّبِ خُفّ

بعیر» است. سایر جوه را هنوز در کتب لغت نیافته ام.

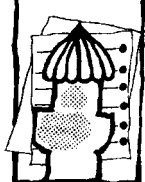
قبل از نقل ادامه کلام ایشان، تذکر یک نکته لازم است. در توجیه چهارم، دیدیم که ایشان از اساس البلاغه نقل کرده که «تنقّب» به معنای «نقب» است؛ ولی شاید در نسخه ایشان از اساس البلاغه، تصحیفی رخ داده باشد. در صفحه ۶۴۹ این کتاب، در نسخه چاپی، این عبارت دیده می شود:

نَقَبَ خُفَّ البعیر: رَقَّ وَ تَنَقَّبَ.

کلمه «تنقّب» در عبارت، با «ثاء» است نه با «نون»؛ و گویا نسخه ایشان، مصحّف بوده یا در هنگام نقل، سهوی برای ایشان پدید آمده است. استعمال تنقّب (با نون) در مورد «خفّ بعیر»، در هیچ کتاب لغتی دیده نشده است و تنقّب، تنها در مورد نقاب زن است. بنابراین، این توجیه (همچون دیگر توجیها با این اشکال روبه روست که در کتب لغت، یافت نشده اند. مؤلف شفاء الصدور، در پاسخ این اشکال می گوید:

چون این استعمال، ثابت است و اخلال به جوه مشتقات از مزید و مجرد، در کتب لغت، از ستاره افزون و از شماره بیرون است و هر یک از احتمالات، خالی از مناسبتی نیست مانعی ندارد.

این پاسخ، درست نیست؛ چرا که از این کلام، تنها این نتیجه را می گیریم که ذکر



نشدن مشتقی در کتب لغت، دلیل بر نفی آن نیست؛ ولی دلیل بر اثبات آن چیست؟ برای اثبات یک وجه اشتقاقی و معنای خاص آن، نیاز به دلیل داریم و مجرد مناسبت، برای اثبات آن، کافی نیست.

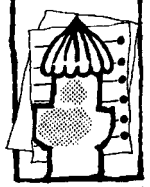
البته معانی شایع و متکرر ابواب مزید را می‌توانیم قیاسی بدانیم و نیاز به سماع از عرب را نفی کنیم (در این زمینه، در ضمیمه یکم، بیشتر سخن خواهیم گفت). ولی در سایر معانی چنین ادعایی صحیح نیست و به هرج و مرج در لغت می‌انجامد. معانی ذکر شده در این توجیهاات، هیچ یک معنای شایع باب تفعّل که مطاوعه باب تفعیل است، نیست. خلاصه، اجتهاد در لغت، پذیرفتنی نیست و محدوده مجاز لغت سازی، توجیهاات محل بحث ما را دربر نمی‌گیرد.

اشکال دیگری در این توجیهاات (بجز توجیه سوم)^{۲۳} وجود دارد که این معانی، چندان تناسبی با «أَسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ» ندارند. لگام زدن و زین بستن، به عنوان وسایل سفر، با آماده سفر شدن و یا با حرکت کردن (توجیه سوم)، تناسب دارد؛ ولی با معانی یادشده، مناسبت روشنی ندارد. از این رو، می‌توان گفت که تمامی توجیهاات پیش گفته، متکلفانه‌اند. لذا مؤلف شفاء الصدور، پس از ذکر آنها می‌افزاید:

انصاف، این است که هیچ یک از معانی، خالی از خللی نیست، «و لعل الله يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا».

باری، اگر باب لغت سازی را بگشاییم، می‌توان از تفسیرهای دیگری برای «تَنْقَبَتْ» سخن گفت. مثلاً در الصحاح و القاموس آمده است: «وردت الماء نقاباً، مثل التقاطاً، إذا هجمت عليه من غير طلب». همچنین در لسان العرب در تفسیر این ترکیب می‌گوید: «إذا ورد عليه من غير إن يشعر به قبل ذلك». بنابر این می‌توان «تَنْقَبَتْ» را همچون «نقاب»، به معنای ورود ناگهانی و جمله بی مقدمه دانست. این تفسیر، علاوه بر اشکال لغت سازی، با عبارات پیشین زیارت هم چندان مناسب نیست.

۲۳. بجز برخی از تقریب‌هایی که در کلام علامه تهرانی در مورد استعاره ذکر شده که «تَنْقَبَتْ» را استعاره برای «تهیاً» و «اعداد» گرفته است.



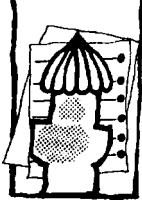
قاعده‌ای مهم در تفسیر عبارات

تکلف آمیز بودن توجیهاات گذشته، راه احتمالات جدیدی را در این بحث می‌گشاید. پیش از طرح تفصیلی این احتمالات، ذکر نکته‌ای مفید است که آیه الله والد از پدر بزرگوارشان مرحوم آیه الله حاج سید احمد زنجانی (ره) نقل کردند که ایشان می‌فرموده‌اند: «در جایی که معنای عبارت با تکلف همراه باشد، در صدد توجیه آن عبارت بر نیایید؛ بلکه نخست به نسخه‌های معتبر مراجعه کنید. چه بسا در عبارت، تصحیف رخ داده باشد، خلاصه این که در جایی که معنای عبارت متکلفانه است، اصل، مصحف بودن عبارت است».

آیه الله والد می‌فرمودند که من این مطلب را برای مرحوم آیه الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی تبریزی نقل کردم. ایشان ضمن تأیید آن، افزودند: «در چنین مواردی، چون ما علم اجمالی به خطا داریم، نمی‌توان اصالت عدم الخطا را جاری ساخت؛ چون آوردن عبارت دشوار که تفسیر آن بدون تکلف امکان ندارد، در محاورات معمولی که بنابر معما گویی نیست، اشتباهی معنوی است؛ زیرا با غرض محاوره که تفهیم و تفاهم است، سازگار نیست. بنابراین، اصل خطا مسلم است: یا خطای لفظی از سوی ناسخان یا خطای معنوی از سوی گوینده. البته تتبع در این گونه موارد، علم اجمالی ما را منحل می‌کند و احتمال خطای لفظی را متعین می‌سازد؛ چون در غالب آنها، پس از مراجعه به نسخه‌های معتبر، غلط بودن نسخه آشکار می‌گردد».

در این جا این بحث مطرح است که آیا این قاعده و این بحث‌ها، بر احادیث، قابل تطبیق است؟ به نظر بدوی چنین می‌رسد که با توجه به این که ائمه (ع) معصوم بوده‌اند، طبیعتاً احتمال خطای معنوی در گوینده، منتفی است؛ بلکه می‌توان گفت که صرف نظر از عصمت، با عنایت به این که امامان ما همگی از افسح متکلمان و سخنوران بوده‌اند، احتمال صدور سخن متکلفانه از ایشان، بسیار مستبعد می‌نماید، به گونه‌ای که اطمینان به عدم آن داریم. بنابراین، اگر عصمت امامان (ع) را هم در نظر نگیریم، باز باید تنها احتمال خطای ناسخان را مطرح ساخت؛ ولی با عنایت به جواز نقل به معنا، نمی‌توانیم مطمئن باشیم که لفظ نقل شده، عین لفظ صادر شده از امام (ع) است و این جاست که احتمال وجود خطای معنوی در نقل به معنا مطرح می‌گردد.

البته در ارزیابی این احتمال، قوت فقهی - حدیثی راوی و میزان آشنایی وی به قواعد



ادب، مؤثر است. لذا بین روایت عمّار ساباطی (که بسیار با اعضا و دشواری معنوی همراه است)، با روایت امثال ابان بن تغلب (که از درجه علمی و ادبی و فقهی والایی برخوردار است)، باید تفاوت قائل شد.

بحث بیشتر در این زمینه، در حوصله این مقال نیست؛ ولی آنچه در این بحث مفید است، این که نقل به معنا در روایات عادی انجام می گرفته است؛ ولی در دو دسته روایات، نقل به معنا یا مجاز نیست و یا خارجاً انجام نمی گرفته است: دسته اول: ادعیه و زیارات، با توجه به نهی از تصرف در دعاها^{۲۴} که ظاهراً زیارات مأثوره را هم دربر می گیرد. دسته دوم، در خطب و رسایلی که جنبه لفظی در آنها، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. باری، در عبارات زیارت ها، اگر تفسیر ظاهری روایت با تکلف همراه باشد، باید به، تحریف نسخه حکم کرد؛ چون احتمال تصرف عمدی در عبارت متن و نادیده انگاشتن نهی از تصرف در دعا و زیارت، معمولاً بسیار ضعیف است.

کلام علامه اصفهانی و توضیح آن

پدر گرامی ام از مرحوم آیه الله مجتهدی از مرحوم علامه ادیب، آیه الله شیخ محمدرضا مسجدشاهی اصفهانی (صاحب وقایع الاذهان) نقل می کردند که واژه «تَقَنَّبْتُ» در زیارت عاشورا مصحّف است و صورت صحیح آن، «تَقَنَّبْتُ»، با مقدم داشتن قاف بر نون است. در توضیح این وجه، ذکر عباراتی از اهل لغت، مفید است.

در تاج العروس آمده است:

تَبَوُّوا نَحْوَ الْعَدُوِّ تَقْنِيًّا، وَاقْبُوا إِقْنَابًا، وَكَذَلِكَ تَقْنَبُوا إِذَا تَجَمَّعُوا وَصَارُوا مَقْنَبًا.

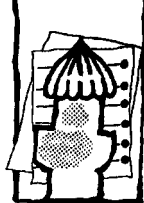
نظیر این تفسیر، در اساس البلاغة، برای تقنّب و تقنّب ذکر شده است. برای فهم این

تفسیر باید مراد از «مَقْنَبٌ» را دانست. در تاج العروس آمده است:

المَقْنَبُ مِنَ الْخَيْلِ: جَمَاعَةٌ مِنْهُ وَمِنَ الْفَرَسَانِ. ۲۵

۲۴. بویژه، ر. ک: بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۲ (به نقل از: کمال الدین، ص ۳۵۱).

۲۵. در کتب لغت، «قنّب» را به «جماعة من الناس» معنا کرده اند (العین؛ لسان العرب).



وی سپس به اقوال دیگری که در «مقنَّب»، تعداد خاصی (بین سی و چهل یا حدود سیصد یا کمتر از یکصد نفر) را معتبر دانسته اند، اشاره می کند و نیز می گوید:

المقنَّب: جماعة من الخيل تجتمع للغارة.

بنابراین، اگر «مقنَّب» را مطلق جماعت (که در مقام، جماعت اسب سوار مراد است) بگیریم، معنای عبارت زیارت، روشن است؛ ولی اگر آن را به معنای گروهی با تعداد خاص بدانیم، باید عبارت زیارت را چنین معنا کنیم که کوفیان، در گروه های سی - چهل نفری، مثلاً به سوی کربلا حرکت می کرده اند که البته اثبات تاریخی آن، خالی از دشواری نیست.

در مورد «تقنَّب»، معنای دیگری هم ذکر شده است. آزه‌ری در تهذیب اللغة، در تفسیر مصراع «وأصحاب قیس یوم ساروا وأقنبوا» گوید:

ای باعدوا فی السیر و كذلك تقنَّبوا.

یعنی تقنَّب، به معنای مسافت دوری را پیمودن است. این معنا مبتنی بر این است که ما مسافت کوفه و کربلا را دور (بعید) به شمار آوریم که چندان صحیح به نظر نمی آید. به هر حال، احتمال علامه مسجدشاهی با مشکل لغت سازی روبه رو نیست؛ ولی تناسب معنایی «تقنَّبت» با «أسرجت و ألجمت» چندان مطبوع نیست، خواه عبارت به معنای «تجمّع» معنا شود یا به معنای «باعد فی السیر».

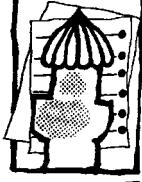
پرونده گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تذکره جامع علوم انسانی

احتمالی دیگر در تحریف عبارت

حال اگر بخواهیم مسئله تحریف را دنبال کنیم، احتمال دیگری در عبارت مطرح است و آن این است که عبارت صحیح: «تقنَّبت» باشد. این کلمه از واژه «قَبه» گرفته شده و «تقنَّب»، به معنای داخل قَبه شدن است؛ چنانچه در لسان العرب، بدان تصریح شده است.

قَبه، به معنای چیزی شبیه هودج است که بر روی مرکبی همچون شتر قرار می گیرد. بنابراین، «تقنَّبت»، اشاره به آغاز مسافرت است. شاید تناسب معنایی این معنا در عبارت زیارت، از احتمال علامه مسجدشاهی (ره) بیشتر باشد.



تصحیف شنیداری عبارت

گونه دیگری از تصحیف هم در این عبارت محتمل است و آن، تصحیف شنیداری «تنقبت» از «تنکبت» است. تنکب به دو معناست: معنای اول، منحرف شدن از راه حق و معنای دوم، به دوش افکندن (تیر و کمان):

إنتکب الرجل کناسته و قوسه، و تنکبها: ألقاها علی منکبه. (لسان العرب)

هر دو معنا در این عبارت محتمل است؛ بویژه معنای دوم که با جملات قبل زیارت، سازگاری کامل دارد و معنای جمله چنین می شود: «زین بستند و لگام زدند و (تیر و کمان) بر دوش افکندند». تمام این فقرات، آمادگی برای سفر جنگی را می رسانند.

در توضیح این گونه تحریف می گویم که دو حرف «قاف» و «کاف»، قریب المخرج و در هنگام تلفظ، شبیه هم اند. لذا کلمات فارسی دارای «ك»، معمولاً در عربی با قاف تلفظ می شده اند، همچون کاشان (قاسان)، کبک (قبج)، کومش (قومس)، کرمیشان [صورت اصلی کرمانشاه] (قرمیشان / قرمیسین)، کاووس (قابوس). نیز در تعریب کلمات وارده شده از زبان های دیگر به عربی، چنین تغییراتی رخ می دهد، مانند کشیش (قسیس)، کنستانتین (قسطنطین) و «قطن» عربی که در انگلیسی به صورت cotton تلفظ می شود و علی القاعده، ریشه واحدی دارند.^{۲۶} در لسان العرب، ذیل ماده «نقب» آمده:

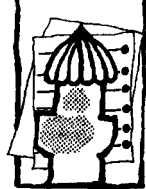
نقبته النکبة تنقبه نقباً: أصابته فبلغت منه، کنکبته.

پس «نقب» و «نکب»، دو گونه مختلف یک واژه اند که به جهت نزدیکی لفظی، یکی به دیگری تبدیل شده است.

احتمالات دیگر در عبارت

البته اگر مسئله تصحیف نسخه را با لغت سازی درهم بیامیزیم،^۱ احتمالات دیگری هم

۲۶. دریاچه خزر، در زبان عربی به نام «بحر قزوین» و در زبان فرانسه به صورت کاسپین (CAsien) خوانده می شود. گویا قزوین و کاسپین، ریشه مشترک دارند (ر.ک: فرهنگ فارسی، محمد معین، بخش اعلام، واژه «کاسیان»).



در مورد این عبارت مطرح می شود که به اهم آنها اشاره می کنیم:

احتمال اول: اصل عبارت، «تَقَبَّيْتُ» باشد، به معنای نوعی لجام بستن، و این کلمه از «القَبِّ» گرفته شده باشد که درباره آن آمده است:

القَبِّ: ضرب من اللُّجْمِ أصعبها وأعظمها. (العین؛ لسان العرب)

احتمال دوم: اصل عبارت، «تَقَبَّيْتُ» باشد، همچون احتمال نخست؛ ولی معنای آن، آماده کردن اسبان خود برای مسابقه (پیکار با اولیاء الله) باشد و این واژه، از «قُبِّ»: ضَمْرٌ للسِّبَاقِ (لسان العرب) مأخوذ باشد.

احتمال سوم: اصل عبارت، «تَقَبَّيْتُ» باشد، به معنای حرکت کردن، یا به سرعت حرکت کردن ایمنانه، برگرفته از «قَبَنَ الرجل يقبن قبوناً: ذهب في الأرض» (لسان العرب) یا از «أَقْبَنَ: أسرع عدواً في أمان».

احتمال چهارم: اصل عبارت، «تَقَبَّيْتُ» باشد از «القتب: أكاف البعير؛ گلیم و پلاس ضخیمی که زیر پالان می نهند؛ عرقگیر». مؤلف الصحاح می گوید:

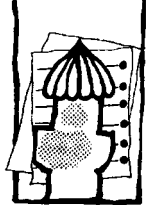
أقبت البعير إقتاباً، إذا شدت عليه القتب. ۲۷

نظیر آن در سایر کتب لغوی، همچون لسان العرب و تاج العروس دیده می شود. این گونه احتمالات، از اکثر احتمالاتی که در کلام صاحب شفاء الصدور آمده، ضعیف تر نیستند؛ ولی تمامی آنها با مشکل لغت سازی بی دلیل روبه رو هستند. احتمالات قابل توجه در این بحث، تنها احتمال علامه مسجد شاهی و نیز دو احتمالی است که ما مطرح ساختیم (اصل عبارت، «تَقَبَّيْتُ» باشد و برگرفته از «قُبّه»، یا «تَنَكَّبْتُ» باشد و برگرفته از «نَكَّبَ»؛ ولی این احتمالات نیز شاهد روایی قابل توجهی ندارند و صرفاً به جهت حل مشکل، مطرح شده اند.

وجه صحیح در عبارت

احتمال دیگری نیز در این جا وجود دارد که ظاهراً احتمال صحیح در این واژه از

۲۷. در الصحاح در تفسیر «قتب» آمده است: «رحل صغير على قدر السنام».



زیارت، همین است. و با جریان طبیعی تصحیفات در نسخ، سازگار است و شاهد‌های محکمی از دیگر زیارات بر درستی آن دیده می‌شود.

پیش از توضیح این وجه، گفتنی است که کتب زیارات و نسخه‌های خطی آنها در این قسمت از زیارت، اختلافات چندی دارند. عبارتی که در آغاز سخن آوردیم، برگرفته از نسخه‌های معتبر مصباح‌المتهجّد است: «تنقّب لقتالک». البته در این کتاب، نسخه «وتهیات» هم دیده می‌شود که چندان معتبر نیست.^{۲۸} در بحارالانوار (ج ۱۰۱، ص ۲۹۳) این زیارات، بدین گونه از مصباح‌المتهجّد نقل شده:

تنقّب و تهیات لقتالک.

در کتاب المزار شهید اول (ص ۲۰۴) نیز زیارت عاشورا با همین عبارت، نقل گردیده است. در البلد الامین (ص ۲۶۹)، این قطعه زیارت، چنین روایت شده است:

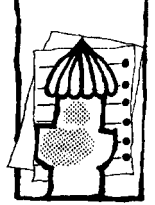
تهیات و تنقّب لقتالک.

در کامل‌الزیارات، کلمه «تنقّب» در زیارت نیامده و به جای آن، تنها «تهیات» به کار رفته است.^{۲۹}

بنابراین، چهار شکل گوناگون در این قطعه از روایت، نقل شده است: فقط «تنقّب»، فقط «تهیات»، هر دو عبارت با تقدیم «تنقّب» و برعکس. این گونه اختلاف‌ها چه توجیهی دارد؟ منطقی‌ترین توجیه در این زمینه این است که تنها یکی از این دو واژه صحیح است و واژه دیگر، به عنوان نسخه بدل در حاشیه واژه اول ذکر شده (چنانچه در برخی نسخ مصباح‌المتهجّد چنین است). سپس گمان رفته که این واژه، از متن افتاده است. لذا در

۲۸. آیه الله والد، نسخه مصباح‌المتهجّد خود را با نسخه‌ای از آن مقابله کرده‌اند که به خط عبدالجبار بن علی رازی به تاریخ ۵۰۲ق، نگارش یافته (کتاب‌خانه آستان قدس رضوی، ش ۸۸۲). در این نسخه هم کلمه «و تهیات» نیامده و تنها «تنقّب لقتالک» ثبت شده است. همچنین در متن نسخه‌ای از مصباح‌المتهجّد که به صورت عکسی به چاپ رسیده، در حاشیه آمده است: «و تهیات صح نسخه»، و در زیر آن نوشته شده: «لیس فی المقابل». نسخه‌ای که این نسخه با آن مقابله شده، بسیار معتبر بوده است که توصیف آن در ضمیمه دوم مقاله خواهد آمد.

۲۹. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۲ (به نقل از: کامل‌الزیارات، ب ۷۱، ح ۸).



نسخه های مختلف، آن را در متن، جای داده اند. لذا نسخه صحیح و نسخه محرف، هر دو در متن قرار گرفته اند. گاه نسخه صحیح مقدم شده و گاه نسخه محرف. این گونه دگرگونی ها در نسخه های خطی بسیار رخ می نماید و اثبات آن، به شرح و توضیح بیشتری نیاز ندارد. حال با توجه به معنای روان و سرراست نسخه کامل الزیارات، به نظر می رسد که عبارت همین نسخه (یعنی «تهیات»)، درست بوده است. این عبارت، تناسب روشنی با جمله های پیشین زیارت: «أَسْرَجَتْ وَالْجَمَّت» دارد و چون به صورت: «تهیئت» نگاشته شود، با «تنقبت» شباهت می یابد. لذا بدان تبدیل شده و سپس دو نسخه صحیح و مصحف، در برخی مصادر، به دو شکل مختلف باهم جمع شده اند.

شواهد روایی مصحف بودن نسخه «مصباح المتهدج»

قطعه مورد نظر، در چند زیارت دیگر از زیارات حضرت سید الشهداء (ع) هم دیده می شود، در تمام این زیارات - که شباهت هایی با زیارت عاشورا دارند -، به جای «تنقبت»، «تهیات» آمده است و در هیچ یک، اختلاف نسخه دیده نمی شود.

زیارت اول، زیارت طولانی صفوان جمّال، منقول در مصباح المتهدج است که در قطعات زیر، مشابه زیارت عاشورا است:

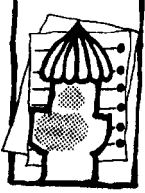
۱. السلام عليك يا ابا عبدالله! السلام عليك يا ابن رسول الله! السلام عليك يا ابن أمير المؤمنين!

۲. السلام عليك يا ثارالله و ابن ثاره والوتر الموتور!

۳. السلام عليكم منى أبدأ ما بقيت و بقى اللیل والنهار! (که در این زیارت، قبل از قطعه نخست آمده است).

۴. بآبی أنت و أمی یا ابن رسول الله! بآبی أنت و أمی یا ابا عبدالله! لقد عظمت الرزية و جلّت المصيبة بك علينا و على جميع أهل السماوات والأرض (که با اندک تفاوتی در زیارت عاشورا وارده شده است).

پس از این قطعه، قطعه مورد نظر ما به این شکل آمده است:



فلعن الله أمة أسرجت و الجمت و تهيات لقتالك، یا مولای یا ابا عبدالله! ۳۰

شایان ذکر است که راوی این روایت، همان صفوان جمال است که نام وی در دعای بعد از زیارت عاشورا دیده می شود.

زیارت دوم، زیارتی است که مرحوم سید ابن طاووس نقل کرده و در آن هم قطعات دوم تا چهارم، با اندک تفاوت، و قطعه مورد نظر بدون تفاوت با زیارت قبلی آمده است. ۳۱
زیارت سوم، زیارت روز عرفه است که با دو زیارت قبل، شباهت زیادی دارد. در این زیارت، قطعه اول با کمی تفاوت، و قطعه سوم و چهارم و نیز قطعه مورد نظر، همانند زیارت اول نقل شده است. ۳۲

زیارت چهارم، زیارت امام حسین (ع) در ذی قعدة است که در آن، قطعه چهارم با اندک تفاوت و قطعه مورد نظر، بدون تفاوت نقل شده است. ۳۳

زیارت دیگری در المصباح کفعمی (ص ۵۰۲) نقل شده که در البلد الامین وی بدان اشاره رفته است. ۳۴ متن این زیارت که به عنوان زیارت ماه ذی حجه، یا زیارت ماه ذی حجه در شب عرفه و روز آن و شب عید قربان و روز آن آمده، دقیقاً مشابه زیارت روز عرفه است و ظاهراً زیارت دیگری نیست.

بنابراین، باتوجه به اتفاق تمامی این زیارات بر عبارت «تهیات» به جای «تنقبت»، با اطمینان می توان گفت که نسخه صحیح در عبارت زیارت عاشورا، همان نسخه کامل الزیارات: «لعن الله أمة أسرجت و الجمت و تهيات لقتالك» بوده و نیازی به توجیهاات متکلفانه درباره «تنقبت» نیست.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين!

۳۰. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۹۹ و ۱۲۰ (به نقل از: مصباح المتجهّد، ص ۷۱۹).

۳۱. همان، ص ۲۲۴ (به نقل از: مصباح الزائر، ص ۲۴۵-۲۴۷).

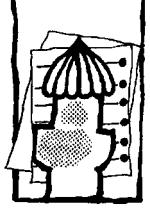
۳۲. مصباح الزائر، ص ۳۴۸-۳۵۰، المزار، شهید اوک، ص ...؛ الإقبال، ص ۳۳۲-۳۳۴؛

بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۵۹-۳۶۱ (به نقل از شیخ مفید، ابن طاووس و شهید اوک).

۳۳. البلد الامین، ص ۲۸۹.

۳۴. مؤلف البلد الامین، قطعه مورد نظر ما را نیاورده؛ ولی تصریح کرده است که قسمتی که قطعه مورد

نظر در آن قرار دارد، همچون زیارت ذی قعدة است.



ضمیمه یکم: قیاسی یا سماعی بودن ابواب ثلاثی مزید

ابن هشام در المغنی، در اواخر باب چهارم کتاب، در بحث «الأمور التي يتعدى بها الفعل القاصر»، همزهٔ أفعال را ذکر کرده و می‌افزاید:

وقيل: النقل بالهمزة كله سماعي، وقيل: قياسي في القاصر والمتعدى الي واحد، و الحق أنه قياسي في القاصر، سماعي في غيره، و هو ظاهر مذهب سيويه .

وی شبیه همین بحث را در تعدیه به تضعیف عین (یعنی باب تفعیل) مطرح ساخته و در این جا می‌گوید:

و ظاهر قول سیویه آنه سماعی مطلقاً.

مرحوم سید رضی در شرح الشافیة (ج ۱، ص ۸۴)، این نظر را اختیار کرده که ابواب مزید و معانی آنها قیاسی نیستند؛ بلکه در هر باب به سماع استعمال لفظ معین و نیز به سماع استعمال در معنای معین نیاز مندیم.

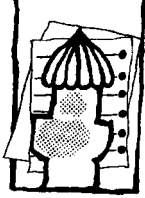
مصححان این کتاب، در حاشیه، عباراتی را از سیویه در الکتاب (ج ۲، ص ۲۳۳ و ۲۳۷) نقل کرده‌اند که از آنها برمی‌آید که به عقیده سیویه، معنای تعدیه در باب افعال و معنای تکثیر در باب تفعیل، قیاسی است.

ایشان پس از اشاره به کلام ابن هشام می‌افزایند:

به نظر ما در هر صیغه‌ای اگر موارد بسیاری از آن در معنای خاصی به کار رود، این امر، دلیل بر آن است که می‌توان از این صیغه برای افادهٔ آن معنا بهره گرفت. هر چند این لفظ را بعینه نشنیده باشیم.

این نظر، صائب می‌نماید و با ساختار طبیعی زبان و گسترش قهری آن، سازگار

است.



ضمیمه دوم: توصیف نسخه عکسی «مصباح المتهدّد»

نسخه ای از مصباح المتهدّد، به کوشش آقای اسماعیل انصاری زنجانی چاپ شده که افزوده‌هایی در حاشیه این نسخه با خط متن، درج شده که معلوم نیست از روی چه نسخه ای بوده و تا چه حد اعتبار دارد؛ از جمله در بحث ما زیادی «وتهیات» در حاشیه این نسخه، معلوم نیست مستند به چه نسخه خطی ای است.

به هر حال، امتیاز عمده این نسخه، مقابله آن با نسخه معتبر مصباح المتهدّد است.

آیه الله والد - حفظه الله -، در وصف این نسخه مرقوم داشته اند:

باسمه تعالی

نسخه ای که مصباح المتهدّد از روی آن عکس برداشته شده، با نسخه ملاّ احمد بشرویه ای تونی، محشّی شرح لمعه (روضه بهیه) و برادر ملاّ عبدالله تونی معروف به فاضل تونی، مقابله شده و ملاّ احمد در سال ۱۰۶۸ [قمری] با نسخه ای از مصباح مقابله کرده و نسخه مزبور مصباح - یعنی نسخه ای که تونی نسخه خود را با آن مقابله کرده - را حسن بن راشد در سال ۸۳۰ با نسخه علی بن احمد رمیلی - که از روی نسخه ابن السکون نوشته و با آن مقابله کرده [بود] -، مقابله کرده. همچنین نسخه مزبور را در سال ۹۷۳ عماد الدین علی قاری استرآبادی، با چند نسخه صحیح و مورد اعتماد، مقابله نموده که از جمله نسخه ها، نسخه ای است که ابن ادریس در سال ۵۷۳ با نسخه خط مصنف، مقابله نموده است. بنابراین، نسخه ما با سه واسطه با نسخه شیخ (مصنف کتاب) مقابله شده است.

عماد الدین قاری، علاوه بر نسخه های کتاب، نسخه مزبور را با مختصر المصباح به خط ابن السکون (م ح ۶۰۶ ق) مقابله کرده و هر جا «بخطهما» در حاشیه نوشته [است]، مقصود [ش]، خط ابن السکون و ابن ادریس می باشد.